

پس ناچاریم ، بگوئیم که مراد اهل بیت بودند ، زیرا که آنها ، اعلم و اوسع و اتمی زمان خود بودند .



سایر روایات

و غیر از اینها استناد کرده اند به حدیث مباهله و خاصف النعلین و حدیث طیر مشوی و حدیث منزلة ، که هر یک با طرق مختلف ، در کتب اهل سنت درج شده است .

برای مزید معرفت ، بکتاب عبقات و الغدیر مراجعه شود .
و احادیث زیادی وارد است و دلالت میکند ؛ بر اینکه باید امت اسلام از منویات اهل بیت پیروی کنند .

و حدیث «مثل اهل بیته کسفینه نوح من رکیه انجی و من تخلف عنهما غرق» راکه «ابن صباغ» در «فصول المهمة» ص ۱۰ و «بنا بیع الموده» ص ۲۳ و ۱۱۷ و ۲۵۷ و «نور الابصار» ص ۱۱۴ و اسعاف الراغبین» ص ۱۱۱ نقل کرده اند .

و در فصول المهمة و اسعاف الراغبین ، از ابوذر ؛ از بیغمبر اکرم روایت کرده که فرمود: اهل بیت مرا بجای سر از بدن ، و چشم از سر قرار بدهید ، زیرا بدن بدون سر راه بجائی نمی برد ، و سر بی چشم راه را پیدا نمی کند .

و در بنا بیع الموده ص ۱۳۶ و ۱۴۲ و ۲۱۶ و ۱۹۰ و ۲۵۸ و فصول المهمة ص ۱۱ و کفایة الطالب ص ۱۸۸ از بیغمبر اکرم روایت کرده اند که فرمود:
من با آنها که با علی و فاطمه و حسن و حسین سر جنگ دارند ، جنگ میکنم ، و با کسانی که با اینها سلم هستند ، سلم هستم .

ابن عساکر در تاریخ ص ۲۰۴ ج ۴ و بنا بیع الموده ص ۲۴۵ و ۲۴۷ و ۸۷ و نور الابصار ص ۱۱۲ و فصول المهمة ص ۸ از ابی سعید خدری و بنا بیع الموده

ص ۱۹۰ و ۱۳۸ و ۸۷ و نورالابصار ص ۱۱۱ و ابن عساکر ج ۴ ص ۲۰۴ و کفایة الطالب ص ۱۲ و ۲۲۸ و صحیح مسلم ج ۷ ص ۱۳۰ از عائشة و ینابیع المودة ص ۱۸۸ و ۱۹۰ و ۸۷ و نورالابصار ص ۱۱۱ و ابن عساکر ج ۴ ص ۲۰۴ از امام سلمة و ینابیع المودة ص ۱۹۰ و ۸۷ از وائلة بن الاسقع، و ص ۱۹۰ از الحمراء و ص ۱۹۰ از معقل بن یسار، و ینابیع المودة ص ۱۹۰ و نورالابصار ص ۱۱۲ از انس بن مالک، و ینابیع المودة ص ۱۹۰ و ۸۷؛ و کفایة الطالب ص ۲۲۷ از عمرو بن ابی سلمة، و ینابیع ص ۸۷ از سعید بن ابی وقاص و مقاتل الطالبین ص ۳۳، و کفایة الطالب ص ۳۲، و ینابیع المودة ص ۷ و ۲۴۳ و ۴۰۰ از امام حسن علیه السلام نقل کرده اند که آیه تطهیر در شأن اهل بیت نازل شده است.

ینابیع المودة و فضول المہمه و نورالابصار و اسعاف الراغبین و صواعق ابن حجر و فرائد السمطین و خصائص نسائی؛ و سایر کتب، از این روایات مشحون است.

ازہمة ابن احادیث استفادہ میشود کہ اهل بیت پیغمبر، مقتدای ملت و امام امت؛ و پیشوای جمعیت اند.

(۱۴) تصرف در احکام الہی

احکام اسلام تغییر پذیر نیست، واحدی، حتی خود پیغمبر هم، بدون اجازة خدا، حق تغییر حکم را ندارد: «و لو تقول علینا بعض الاقاول لاخذنا منه بالیمن ثم لقطعنا منه الوتین» (سورة الحاقہ آیه ۴۴ ..) اگر (محمد «ص») بدروغ سخنانی بر ما می بست، بدست قدرت خود او را گرفته و رگ گردنش را قطع میکردیم. و لا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیہ» (سورة طہ آیه ۱۱۴) قبل از آنکہ وحی خدا بطور کامل بتورسد، تعجیل در «تلاوت و تعلیم» آن ممکن!

ولکن اکثریت صحابہ؛ کہ دولت جدید را تشکیل داده بودند، برای خود حق اجتهاد قائل بودند، و حکم و اصلاح؛ بعضی از احکام را، بحسب مصالح زمان و مکان؛ جائر میدانستند.

روی همین اصل بود که ابوبکر و عمر و عثمان، و بعد معاویه و ملوک بنی امیه در احکام الهی، بحسب صلاحیت خود تصرف میکردند که قسمتی از آنها، خواهد آمد. و این عقیده برای اصلاح همه کارها کافی بود، لذا بعداً معاویه و یزید و طلحه و زبیر، با آن جنایات عجیب، مورد تجلیل واقع شده، و با کلمه مجتهد روی تمامی فجایع را پوشانیدند، و همه بی بند و بارها را سر و صورتی دادند. مسعودی در مروج الذهب ص ۶۰ نامه محمد بن ابی بکر معاویه و جوابش را نقل کرده است؛ که دیدنش بهر دانشمندی بصیرت میدهد؛ و آن نامه هارا «جمهره رسائل العرب» نیز، نقل نموده است.

(۱۴) پیشهاد ابو سفیان

ابن اثیر در کامل ج ۲ ص ۱۲۴ و تاریخ طبری ج ۲ ص ۴۴۹ و یعقوبی ج ۲ ص ۱۰۵ و ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۷ طمصر نقل کرده اند، که در روز سقیفه، ابوسفیان با عجله آمد، و با خود میگفت: در مدینه گرد و غباری می بینم، که اورا جز خون، خاموش نخواهد کرد، و رو بعلی علیه السلام کرده و گفت: میخواهی مدینه را پر از لشکر کنم؟ علی علیه السلام دست رد بسینه نامحرم زده فرمود: ای ابوسفیان! جز فتنه دیگری، منظور دیگری نداری، و مغیره و عمرو بن العاص و عکرمه و عده ای امثال اینها، اظهار دلسوزی نسبت باسلام میکردند. اینها اشخاص فهمیده را ظنین میکرد، که چرا و چگونه اینها خیر خواه اسلام شده اند، آخر هم اینها روی کار آمدند، و بر جان و مال مردم مسلط شدند.

(۱۵) مناقضین

همانطوریکه در هر ملتی عده دو رو و این الوقت پیدا میشوند، و از ظاهر سازی استفاده میکنند، در اسلام نیز عده ای ظاهر سازی کرده؛ و خود را در عداد مسلمین در آورده اند، ظاهر آ مسلمان و باطناً کافر بودند.

هر چه اسلام پیشرفت میکرد، شماره این عده زیادتر می شد ، بطوریکه در قرآن مجید اوائل سوره بقره و اکثر سوره توبه و منافقین ، درباره اینها نازل شده، و در سوره های دیگر هم ، راجع بهمین عده آیاتی دیده میشود .
سبک ظاهر سازی و کارشکنی های اینها را از خود قرآن میتوان بدست آورده، لذا ما بذکر کار شکنیهای آنها نمیپردازیم.

(۱۶) حذیفه در میان صحابه ، بدانستن اسامی منافقین معروفست، و خود پیغمبر اکرم ؛ با آن خلق عظیم ، و مدارائی که داشت ، از ذکر نام آنها خود داری میکرد ، ولکن تشکیلات آنها قویتر و مخفیتر میشد ، و هر کاری رامی خواستند با آسانی انجام میدادند، زیرا در خواص اصحاب رسول اکرم نیز رخنه و نفوذ کرده بودند . ما برای نمونه بذکر دو مورد اکتفا میکنیم :

۱ - در روز وفات پیغمبر اکرم ؛ حضرت دستور داد ، که دوات و قلم بیاورند ، تا چیزی بنویسد ، و اختلاف بعدی راحل کند .

کسانی توانستند ، که مانع شوند ، و نگذارند پیغمبر اکرم چیزی بنویسد .
(رجوع شود به کامل ج ۲ ص ۱۲۲ و طبری ج ۲ ص ۴۳۶ و بخاری ج ۳ باب مرض البنی و صحیح مسلم ج ۵ ص ۷۶ و تاریخ بدایه و نهایه ج ۵ ص ۲۲۷ و مسند احمد ج ۳ ص ۳۴۶ و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۳۳ و ج ۲ ص ۲۰ و طبقات کبری ابن سعد ج ۲ ص ۲۴۲ و ۲۴۴ و ۲۴۵) .

۲ - منافقین هنگام برگشتن از جنگ تبوک ، تدبیری نمودند ، تا شتر پیغمبر اکرم را رها کرده ، بدینوسیله کار پیغمبر را خاتمه دهند ؛ ولکن موفق نشدند .

(رجوع شود به یعقوبی ج ۲ ص ۵۲ و سیره حلبیه ج ۳ ص ۱۶۲ و سیره زینبی دحلان ج ۲ ص ۳۷۵ و بدایه و نهایه ج ۵ ص ۱۹ و معارف ابن قتیبه ص ۱۱۷) .
(۱۷) راستی حیرت آوراست ، که منافقین با آن تشکیلات مجهز و کار شکنیها ، که از خود قرآن مجید هم استفاده میشود ، باروی کار آمدن ابو بکر خاموش شدند ، و همه کار شکنیها از بین رفت .

از آغاز خلافت ابو بکر ؛ تا آخر خلافت عثمان ؛ اثری از منافقین

و کارشکنی‌ها ؛ دیده نمی‌شود .

آیا ابوبکر از پیغمبر عاقل تر بود ، و یا اینکه منافقین با خلافت ابوبکر
بآرزوی خود رسیده بودند ؟ . قضاوت با خوانندگان منصف است .

همینکه پیغمبر اکرم وفات نمود ، و خلیفه اول بر فراز منبر او نشست ،
ابوسفیان و معاویه و عمرو بن العاص و مغیره و امثال اینها ، در جرگه صحابه در آمده
و با اسلام حقیقی و ایمان واقعی مؤمن شدند ! ! .

(۱۸) تاریخ طبری ج ۲ ص ۴۶۰ و سیره ابن هشام ج ۴ ص ۳۴۰ و تاریخ
الخلفاء سیوطی ص ۴۸ و صفوة الصفوة ابن الجوزی ج ۱ ص ۹۹ و بدایة و نهایة ج ۶
ص ۳۰۳ و ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۸ و کامل ج ۲ ص ۱۲۹ خطبه ابوبکر را نقل
کرده اند که مسلمانان را مخاطب ساخته و گفت :

ممکن است اشتباه کنم ، و ممکن است که اشتباه نکنم ، اگر دیدید
خطا کردم ، راهنمایی کنید ؛ زیرا پیغمبر معصوم بود ، و من معصوم نیستم ؛
مرا شیطانی هست ، که عارضم میشود ... تا آخر

(۱۹) زهرای مظلومه

بمسجد بردن علی - تصرف فدک

فشارهایی که بخاندان پیغمبر اکرم وارد آوردند ؛ و بیگانه یادگارا و
فاطمه ظلم کردند ، خیلی زیاد است . ما دو مورد از آنچه را که ذکر شده است
نقل نموده ، باقی را بکتابهای مفصل حواله میکنیم :

۱ - روزی که ابوبکر بر فراز منبر نشست ، دستور داد ، تا خانه
فاطمه زهرا شدیداً تحت مراقبت واقع شود ، و متخلفین از بیعت ، که در خانه
علی علیه السلام گرد آمده ، و در حقیقت در آنجا متحصن بودند ، از آنجا
اخراج ، و از آنها بیعت بگیرند .

عده ای از مهاجرین و انصار ؛ که از طرفداران ابوبکر بودند ، بدر
خانه آمدند .

ابن قتیبه در الامامة ج ۱ ص ۱۳ گوید : که عمر آمد ، و متحصنین را

صداء زد، و آنها در خانه علی علیه السلام بودند، و از بیرون آمدن امتناع کردند، عمر آتش خواست؛ و گفت: قسم بخدا، اگر بیرون نشوید خانه را با آنچه که در خانه است، آتش میزنم.

گفتند: فاطمه دختر پیغمبر توی خانه است. عمر گفت: باشد. و این مطلب را بیک روایت مفصل تری ذکر کرده و میگوید:

عمر به ابوبکر گفت: آیا از این متخلف بیعت نمیگیری؟ ابوبکر به قنفذ گفت برو! و بعلی بگو بیاید، قنفذ بخانه علی علیه السلام آمد. علی علیه السلام فرمود: برای چه آمدی؟ قنفذ گفت: خلیفه رسول خدا تورا میطلبید. علی علیه السلام فرمود: چه زود دروغ به پیغمبر بستید؟!

قنفذ آمد، و جریان را نقل کرد، ابوبکر گریه آغاز کرد، عمر دو باره گفت: علی را مهلت نده! ابوبکر به قنفذ گفت: برو! بعلی بگو! امیر المؤمنین تورا میطلبید، قنفذ آمد، و پیام را رسانید، علی علیه السلام با صدای بلند فرمود: سبحان الله! چیزی را ادعا کرد که از او نبود.

عمر بلند شد، و با عده ای بسوی خانه علی آمده در زدند، فاطمه صدای در را شنید، و با صدای بلند گفت:

ای پدر! ای رسول خدا! چه چیزها پس از تو از پسر خطاب و پسر ابی قحافه دیدیم؟! مردم صدای فاطمه و گریه اش را شنیدند و برگشتند. عمر با عده ای ایستاد، و علی را بیرون آورد؛ و در پیشگاه ابوبکر حاضر نمودند، گفتند: بیعت کن! علی علیه السلام فرمود: اگر بیعت نکنم چه میشود؟ گفتند: قسم بخدا گردنت را میزنیم. تا آخر. علی علیه السلام رو بفر پیغمبر اکرم آورده، بانگ میزد و عرض مینمود:

«یا بنی امان القوم استضعفونی و کادوا یقتلونی»

ابن ابی الحدید در ج ۲ ص ۱۹ ط مصر این قضیه را بروایت دیگر نقل کرده است.

شهرستانی در ملل و نحل در اقوال نظام گوید که: عمر در همان روز آنقدر بشکم فاطمه زد، تا بچه اش را سقط نمود.

و ابن ابی الحدید درج ۳ ص ۳۵۱ از استاد خود، ابو جعفر ثقیب روایتی درین باره دارد ...

خلاصه کاری کردند، که خود ابوبکر، در هنگام مرگ اظهار ندامت کرده، و میگوید: ایکاش خانه فاطمه را تفتیش نمی کردم و مرد مرا بخانه وی نمی فرستادم !!

(رجوع شود، به الامامة ج ۱ ص ۱۸ و یعقوبی ج ۲ ص ۱۱۵ و الغدیر ج ۷ و تعلیقه النص و الاجتهاد ص ۷۶) .

۴- ابوبکر مأمورین خود را اعزام نمود، و ملک متصرفی فاطمه علیها السلام را که پیغمبر اکرم، در حال حیات خود باو بخشیده بود، تصرف نموده و برای این موضوع، فاطمه علیها السلام، بمسجد آمد، و احتجاج کرد، و لیکن فائده نبخشید.

و ابن ابی الحدید، شرح مفصلی درین خصوص درج ۴ ص ۷۸ تا ص ۱۰۵ از کتاب ابوبکر جوهری نقل کرده است. و در ص ۸۰ گوید: ابوبکر بعد از خطبه فاطمه زهرا منبر رفت، و خطبه خواند، سپس خطبه ابوبکر را نقل کرده که جز بدگویی نسبت بعلی و فاطمه علیها السلام، چیز دیگری ندارد، و فاطمه پس از شنیدن گفتارهای ابوبکر بخانه برگشت؛ و در کنج غم و اندوه نشست .

مسعودی نیز در مروج الذهب؛ بدین قضایا اشاره کرده است . خلاصه، فشار و شکنجه، با اندازه ای بود که دختر پیغمبر آرزوی مرگ داشت .

یعقوبی ج ۲ ص ۹۵ گوید: بعضی از زنها پیغمبر اکرم در حال مرض فاطمه آمدند، و گفتند: ای دختر پیغمبر! در غسل دا دن خود برای مانصبی قرار بده فرمود: می خواهید، در خصوص من حرفهایی بگوئید، که در حق مادرم خدیجه گفتید، من احتیاجی بآمدن شما ندارم. الان از دنیای شما بدم میآید و از فراق شما شادم، خدا و رسول را ملاقات خواهم کرد، با حسرتهایی که در دل دارم. حق مرا حفظ و احترام مرا رعایت، و وصیت پدرم را در باره من

قبول نکردند .

همه مورخین، نوشته اند: که فاطمه علیها السلام وصیت کرد که شبانه غسل و کفن و دفن شود، و احدی از آنها یکمه در حقیقت ظلم کردند، بنماز و تشییع وی حاضر نشوند، و بنا بوصیت، شبانه او را برداشته و دفن کردند.

(الغدیر ج ۷ ص ۲۲۷ - ۲۲۸؛ و جلد اول امام علی بن ابیطالب، تألیف عبدالفتاح عبدالمقصود. چاپ مصر - قاهره .)

عده ئی این فجایع را کردند، و عده ئی هم تماشا نمودند؛ و همه معذور بلکه مأجورند، زیرا همه مجتهدند، و مجتهد هم معذور و مأجور است!!!

(۲۰) جناب پسر خالد بن ولید

این داستان را یعقوبی ج ۲ ص ۱۱۰ و الغدیر ج ۷ ص ۱۵۸ - ۱۶۶ و کامل ج ۲ ص ۱۳۷ و طبری ج ۲ ص ۵۰۳ و بدایه و نهایه ج ۶ ص ۳۲۲ نقل کرده اند، و اجمال قضیه اینستکه :

خالد در زمان ابوبکر، مالک بن نویره را؛ در حالیکه مسلمان بود کشت، و وزنش را همان شب تصرف کرد، و سر مالک را در دیگ غذا گزارده طبخ کرد.

خبر بابی بکر دادند. ابوقتاده انصاری و عمر اعتراض کردند. عمر اصرار داشت، که خالد باید تنبیه شود، و لکن ابوبکر اهمیت نداد، و عذر خالد را (اجتهاد کردم، خطا رفتم) پذیرفت، و در پاسخ عمر گفت: چگونگی شمشیر برهنه خدا را نیام کنم!!

(۲۱) انتصاب عمر بخلاف

یعقوبی ج ۲ ص ۱۱۵ و کامل ج ۲ ص ۱۶۳ و طبری ج ۲ ص ۶۱۸ و الامامة ج ۱ ص ۱۹ و تاریخ الخلفاء ص ۵۵ وصیت ابوبکر را نقل کرده اند:

عده ای از صحابه، با خلافت عمر مخالف بودند، و لکن ابوبکر بحرف آنها اعتنائی نکرد، و مخفیانه عثمان را که منشی او بود احضار کرد، و دستور داد که عهدنامه ذیل را بنویسد :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . این عهد است ، که ابو بکر پسر
ابی قحطافه ، بمسلمین می کند، سپس ابوبکر غش نمود . عثمان دنباله وصیت
را چنین نوشت :

اما بعد ؛ من عمر را برای شما خلیفه و جانشین خود قرار دارم . ابوبکر
بجال آمد ، عثمان نوشته را قرائت کرد ، ابوبکر از خوشحالی تکبیر گفت !! ...

(۲۲) احکامی که تغییر داده شد

در صحیح مسلم ج ۴ ص ۳۷ و ۳۸ و سیره ابن هشام ج ۴ ص ۲۷۳ ، و طبقات
کبری ، ابن سعد ج ۲ ص ۱۷۵ و طبری ج ۲ ص ۴۰۱ و سیره حلبیه ج ۳ ص ۲۹۸
و مسند احمد ج ۳ ص ۳۰۵ و ۳۶۶ و ۳۲۰ روایت نموده اند که :

در حجة الوداع ، حضرت رسول اکرم ، حج تمتع را بیان فرمود ، و
مسلمانها عمل کردند ، و در زمان ابوبکر ، نیز کار بدینمأنوال بود ، تا
اینکه عمر نهی اکید نمود .

مسلم در صحیح ج ۴ ص ۳۸ و ۴۶ و مسند احمد ج ۳ ص ۳۵۶ و ۳۶۳ و دیگران
نیز چنین نقل کرده اند :

و در صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۳ و مسند احمد ج ۳ ص ۳۰۴ و ۳۲۵ و ۳۵۶ و ۳۶۳
و ۳۸۰ و ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۱۶۸ و دیگران نوشته اند که :

تمتع نساء را عمر نهی کرد .
و از علی علیه السلام نقل شده است که فرمود : اگر عمر تمعه را منع
نمیکرد ؛ زنان اینم نمود ، مگر شخصی که شقی باشد .

و قوشچی در شرح تجرید گوید که عمر گفت : سه چیز است در زمان
پیغمبر حلال بود ، من آنها را قدغن میکنم ، و مرتکبین را تنبیه خواهم کرد :
تمتع نساء ، و تمتع حج ، و حی علی خیر العمل .

و این روایت ، را ، القدیر ج ۶ ص ۲۱۳ از المستبین طبری نقل
نموده است .

و حلبی در سیره ج ۳ ص ۱۰۵ نقل کرده که ابن عمر و امام سجاد

علیه السلام، حتی علی خیر العمل را در اذان می‌گفتند؛

عمر دستور داد که در اذان صبح الصلاة خیر من النوم را زیاد کنند. چنانکه حلبی در سیره ج ۲ ص ۱۰۵ از موطأ امام مالک و بدایه و نهایه ج ۳ ص ۲۳ و صحیح مسلم ج ۲ ص ۳ و مسند احمد ج ۳ ص ۴۰۸ و ۴۰۹ روایت کرده‌اند. صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۸۳ و ۱۸۴ و دیگران روایت نموده‌اند که در عهد پیغمبر اکرم، و عهد ابی بکر و سه سال از خلافت عمر، اگر کسی زنتش را سه دفعه، در یک مجلس طلاق میداد یعنی سه دفعه می‌گفت: «انت طالق» یا می‌گفت: «انت طالق ثلاثاً» یک طلاق حساب میشد، و لکن عمر گفت: اگر کسی چنین طلاقی بدهد، سه طلاق حساب خواهد کرد.

لکن شیعه امامیه از صدر اسلام تا کنون، معتقد بودند که سه طلاق در مجلس واحد، بمثابة طلاق واحد است.

خوشبختانه، سال پیش، استاد علامه، «شیخ محمود شلتوت» رئیس فعلی دانشگاه الازهر که از مؤسسين دارالتقريب بين المذاهب الاسلاميه هم می‌باشد، ضمن مصاحبه مفصلي که با منخبرين روزنامه‌های یومیة مصری «المساء» (شماره مورخه ۱۷ - ۱ - ۱۹۵۹م) و «الشعب» (شماره مورخه ۲۵ - ۱۹۵۹م) نمود، برتری فقه شیعه امامیه در این مورد و بسیاری دیگر از مسائل اقرار و تصریح نمود.

(شماره یک سال ۱۱ رساله الاسلام، مصاحبه را نقل کرده است)

در تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۹۳ و مسند احمد ج ۳ ص ۳۲۱ و النص و الاجتهاد مرحوم سید شرف الدین مراجعه شود، چون اجتهادات عمر زیادتر از آن است که در اینجا ذکر شود.

(۲۴) در زمان پیغمبر اکرم (ص) و همچنین در زمان ابی بکر تا سال ۱۵ بنا بر نقل ابن اثیر در کامل ج ۲ ص ۱۹۴ و بنا بر نقل یعقوبی تا سنه ۲۰) غنائم و اموال را ذخیره نمی‌کردند؛ بلکه فوراً میان مسلمین بالسویه تقسیم مینمودند، تا آنکه عمر بیت المال را درست کرد.

و برای اشخاص بحسب مراتب، عطای تعین و دفتری برای این جهت،

معین نمود .

ابن الجوزی در صفة الصفوة ، این راجزء فضائل عمر شمرده ؛ و سیوطی در تاریخ الخلفاء ص ۹۳ و مسعودی در التنبیه و الاشراف ص ۲۵۰ از اولیات عمر نوشته اند ، و ابن ابی الحدید در ج ۳ ص ۱۵۴ از ابن الجوزی ، و یعقوبی ج ۲ ص ۱۳۱ و ابن اثیر در کامل ج ۲ ص ۱۹۴ تفصیلا مقدار حقوق ، و ترتیب دفتر را درج کرده اند .

ابن ابی الحدید گوید : که ابتداء برای عباس در هر سال ۱۲۰۰۰ و بعداً برای زنهائی پیغمبر ، هر یک ۱۰۰۰۰ و برای عائشه دوهزار بالاتر از دیگران قرار داد .

عائشه گفت : من زیاد تر از زنهائی دیگر قبول نمیکنیم .

و برای اصحاب بدر ، از مهاجرین ۵۰۰۰ و از انصار ۴۰۰۰ و بعضی روایت کرده اند که برای اصحاب بدر ، از مهاجرین و انصار ۵۰۰۰ و برای اصحاب احد ، تا حدیبیة ۴۰۰۰ ، و برای اصحاب بعد از حدیبیة ۳۰۰۰ ، و برای آنهایکه پس از رحلت پیغمبر اکرم ، در جهاد شرکت جسته اند ۲۵۰۰ و ۲۰۰۰ و ۱۵۰۰ تا ۲۰۰ باختلاف مراتب اشخاص معین نمود .

یعقوبی ترتیب را طوری دیگر نقل نموده و گوید که : عمر گفت : بدین عمل مردم اشراف را به اسلام جلب میگردم ، و در عطا فرقی قائل شدم ، اگر امسال زنده بمانم ، همانطوریکه پیغمبر اکرم کرده ، بالسویة تقسیم خواهم نمود .

این عمل اولین پایه اختلاف طبقاتی را ، در اسلام بوجود آورد ؛ و جنگهای جمل و صفین و نهروان نیز ، مولود این عمل میباشد .

زیرا که علی علیه السلام ؛ در اولین روز خلافت ، عطا را بالسویة تقسیم نمود ، و برای اشراف این عمل سنگین آمد ، و شکاف و اختلاف بروز نمود ، تا بدانجا رسید که نباید برسد ، و اندوخته های اشراف که بعد از آن خواهد شد ، از اینجاسرچشمه گرفت ، و برای تهیه مقدمات جنگ جمل که شایانی کرد .

(۲۴) روش اشرفی معاویه

ابن ابی الحدید در ج ۲ ص ۳۹۰ روایت میکند که ، هنگا میکه عمر بشام رفت ، معاویه باستقبال آمد . و درحالیکه لباسهای زیبا برتن ، و غلامان در اطرافش بودند ، جلو آمده و دست عمر را بوسید .

عمر گفت : ای پسر هند ! خوش گذرانی و عیاشی و لباسهای خوب و نعمت فراوان داری ! شنیده ام ، که حاجتمندان و بیچارگان بر در خانه ات گرد آمده ، و انتظار اجازه دارند ، و دربان و حاجب داری ؟ .

معاویه گفت : یا امیر المؤمنین ! در کنار شهرهای دشمنان اسلام هستیم ، (مرادش روم است) ، دوست داریم که نعمت خدا را در بر ما به بینند ، و اما اینکه مردم را راه نمیدهیم ، ترس داریم که ملت جری شوند ! .

عمر گفت : چیزی از تو نپرسیدم ، مگر اینکه مرا در تنگنای سخن گیر انداختی ! اگر راست گفته باشی ، رأی عاقلانه است ؛ و الاجواب ادیبانه ای داری !! .

ابن حجر در اصابه ج ۳ و ابن اثیر ، در اسد الغابة ، در ترجمه حال معاویه ، مطالبی از عمر ، درباره معاویه نقل کرده اند ، که وضع معاویه را بطور کامل در زمان عمر میسرساند ، مثلاً نقل میکند که روزی عمر معاویه را دید ، و گفت : این مرد کس رای عرب است .

عمر می بیند که معاویه زندگانی کسرائی دارد ، و برخلاف طریقه پیغمبر اکرم ، رفتار میکند ، و لکن رأی او را پسندیده ؛ و بر سیره پیغمبر اکرم ترجیح میدهد ، و این ستمکار جنایت پیشه را بر مردم مسلط میکند ، که دنباله اش بجنگ صفین ، و جنایتهای بیشمار معاویه و یزید و ملوک بنی امیه و عمال ستمگر آنها منتهی میشود .

(طالبین بکتاب «النصایح الکافیة» تألیف «سید محمد بن عقیل»

مراجعه کنند .

آری همه مجتهدند ، و همه اجر دارند ! .

(۲۵) صحابه به مجتهد و معذورند!

علمای اهل سنت، صحابه را مجتهد میدانند، و همه را روی این اصل معذور بلکه مأجور میدانند، و هر کار ناروایی که از آنها سر بزنند، بدین وسیله تبرئه شان میکنند.

قوشچی در شرح تجرید خواجه نصیر الدین طوسی، در بیان تحریم متعه صحیح و متعه نساء گوید: عمر مجتهد بود، و مخالفت مجتهد دیگری اشکال ندارد! ولی انصافاً جای تعجب است، که کسی مخالفت با حکمی را که پیغمبر اکرم (ص) از جانب خدا آورده است، مخالفت با مجتهد دیگر بداند. ابن ابی الحدید در ج ۳ از ص ۱۴۷ تا ۱۸۰ بحشهای قاضی القضاة را با شریف سید مرتضی نقل کرده است، که در آنجا قاضی القضاة در جواب او با جهاد امر استناد میکند.

و ملا علی قاری، در شرح غیاض ج ۲ ص ۸۸ و ۹۷ و ۵۵۴ و اسد الغابة واصابة واستيعاب در اول کتاب و مستند احمد ج ۳ ص ۱۱ و ۵۴ و ۶۳ و ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۴۵۴ و ۶۶۲ اخباری در خصوص صحابه نقل کرده اند و مفاد آنها اینست که! احدی حق اعتراض بصحابه را ندارد.

مسلم در صحیح ج ۷ ص ۱۸۳ روایت کرده، که پیغمبر اکرم فرمودند: اصحاب من امان هستند از برای امت من. و در ص ۱۸۸ از ابو هریره روایت میکنند که پیغمبر اکرم فرمودند: اصحاب مرا سب (بدگوئی) نکنید، قسم بخدا، اگر یکی از شماها طلائی یا اندازه کوه احد در راه خدا خرج کند بچهار یک مقام آنها نخواهد رسید!

(علامه جلیل، محمد بن عقیل، متوفی سنة ۱۳۵۰ در کتاب النصاب الکافی لمن یتولی معاویه، چاپ بغداد عراق از ص ۱۳۱ تا ص ۱۵۰ درین موضوع بحث مفصلی نموده و آراء و عقاید علمای اهل سنت را نقل کرده است).

خلاصه: پس از پیغمبر اکرم، صحابه بعد از اعلاى احترام و بزرگواری نائل شدند، و این روایات منقوله، همه را مرعوب کرد، حتی بسربن ارطاة و ابوهریره و معاویه و عمرو بن العاص و مغیره و ولید و سعید بن العاص و خالد بن الولید را هم تبرئه نموده، و گفتند که احدی حق اعتراض ندارد.

صحابه که بعد از پیغمبر اکرم؛ صاحب اختیارات، و زمامدار امری شدند گاهی با از گلیم خود بیرون گذاشته؛ مقامی را ادعانمودند، که خود پیغمبر اکرم ادعانمیکرد.

«مسهودی» در «مروج الذهب» در شرح حال معاویه می نویسد که: معاویه روزی گفت: مال مال خدا و من جانشین خدا هستم، هر طوری که دلم خواست، خرج میکنم. کسی او را پاسخ نگفت، فقط «صعصعة بن صوحان» که یکی از رجال شیعه است، فی المجلس جواب معاویه را داد.

(۲۶) در شام و مصر و ایران، رؤسای لشکر و فرماندهان از صحابه بودند، ابو عبیده بن الجراح و خالد بن ولید، در شام فرمانده کل لشکر و ضراب بن ازوریزید بن ابی سفیان و امثال اینها، فرمانده جزء بودند، و در مصر عمرو بن العاص، و در قادیسیه، سعد بن ابی وقاص و امثال اینها فرمانده کل لشکر اسلام بودند.

خلاصه، ریاست در دست صحابه بود. کمتر اتفاق می افتاد، که غیر صحابی را در ریاست راه بدهند.

(۲۷) غنائم بصره

پس از اینکه ابو بکر بخلافت نائل؛ و برای سرکوبی مرتدین و گردنکشان یمن و بحرین و یمامه؛ لشکر کشی نمود و همه را از میان برداشت بفرک افتاد که بجا نب شام که مسومره روم بود، لشکر بفرستد، و بسوی ایران نیز قشونی را اعزام دارد.

نامه با طرف نوشت، و مردم را بجهاد و بغنائم روم ترغیب کرد، مسلمانها هم فرمانش را پذیرفتند؛ و عساکر اسلامی، در اندک مدتی، در شامات و عراق مشغول جنگ و تاخت و تاز شدند، لشکرهای تازه نفس قلعه ها و شهرها را یکی پس از دیگری، فتح می کردند.

مسلمانها سرگرم فتوحات، و ضمناً با فتح کردن و بدست آوردن غنائم بیشمار خرم و شاد بودند، فکر نمی کردند که عاقبت این دلخوشی

چه خواهد شد، لباسهای دیبا دربر، و کنیزان رومی را در تصرف، و حکومت نرم و ملائم، و رؤسای موافق باعث رضایت خاطر بود.

ابن ابی الحدید در ج ۲ ص ۳۹۰ می نویسد. که: هنگامیکه عمر مسافرت شام نمود، مسلمانان با استقبالش شتافتند، اسبهای خوب را سوار، و لباسهای حریر را پوشیده بودند. عمر وضع آنها را مشاهده کرده، از الاغ پیاده شده و آنها را سنگباران نمود، و گفت: چه زود از زوی خود برگشتید، و مرا با این وضع استقبال میکنید، دو سالست که سیر شده اید!!.

رفتار پیغمبر اکرم را از خاطر برده بودند و با تأویل و اجتهاد! حرام را حلال میکردند؛ و نمیاناشیدند که درختی را که کاشته اند، بزودی میوه تلخی از آن خواهند چید.

فتوح الشام و اقدی، و فتوح البلدان بلا ذری، و طبری ج ۲ و ۳ و کامل ج ۲ و ۳ و یقوی ج ۲ و اموال ابو عبید، مدوک گفتار ماست.

نظری بدر آمدن مسلمین:

در اینجا بد نیست بطور اجمال نظری بدر آمدن مسلمانان کرده، و بعنوان مشت نمونه خروار، ثروت مسلمین را حساب کنیم:

بلاذری در ص ۱۱۵ گوید: عمر دستور داد که در شام جزیه بگیرند، از آنها یک تفره دارند، برای هر فردی در هر ماهی ۴۰ درهم، و از اشخاصیکه طلا دارند، برای هر فردی در هر ماهی ۴ دینار، و گندم ۲ مدوزیت سه چهارم مد، و در مصر، از هر فردی، اردی (لباس مخصوصی بوده است) و پو شاک و سه روز مهمان کردن مسلمانان.

اینها در جائی بود؛ که از بهود و نصاری و مجوس شام و یمن و بحرین و مصر بحساب هر فردی جزیه میگرفتند.

و گاهی می شد که بایک شهری، یا بایک آبادی، مصالحه میکردند بر اینکه، همه اهل ده، بول معینی در سال یا در ماه پرداخت نمایند.

مثلاً یقوی در ج ۲ ص ۱۱۹ گوید که: مسلمانها با اهل حمص صلح کردند،

به ۱۷۰۰۰۰ دینار و از اهل حلب و قسریین نیز باین مقدار خراج گرفتند.
 باز یعقوبی در ج ۲ ص ۱۲۰ روایت میکند که : در سال اول؛ از زمین های
 عراق ۸۰۰۰۰۰۰۰۰ و در سال دوم ۱۲۰۰۰۰۰۰۰ و از مصر ، در سال
 اول فتح مصر ۱۴۰۰۰۰۰۰۰ و دینار خراج گرفتند ، و با شهر برقه به ۱۳۰۰۰۰
 دینار صلح کردند و از بصره در هر سال مابین ۲۰۰۰۰۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰۰۰۰
 خراج می گرفتند .

اینها همه در جائی بود که کار را با صلح بر گزار کنند ، و اما اگر
 می جنگیدند ، و غالب می شدند ، اموال کفار را بغنیمت ، و زنها و بچه هاشان
 را به بردگی می گرفتند ؛ مثلا در جنگ قادسیه ، بهر فرد سوار ۱۴۰۰۰۰ و به پیاده
 ۷۱۰۰۰ رسید .

اینها مختصری بود ؛ از عایدات مسلمانان ، در هنگام فتوحات زمان عمر
 و ابوبکر . حالانظری هم باندوخته عده ای از اشراف بکنیم :

مسعودی در مروج الذهب گوید که : زبیر مرد ، و ۵۰۰۰۰۰ دینار طلا و ۱۰۰۰
 اسب و ۱۰۰۰ غلام و ۱۰۰۰ کنیز و قطعات باغ و زمین از خود بارث گذاشت .
 و طلحه خانه معروف خود را در کوفه بنا کرد ، و او در عراق هر روز
 ۱۰۰۰ دینار یا بیشتر ؛ عایدات داشت . و در ناحیه سراه بیشتر ازین عایدات
 داشت و در مدینه خانه از آجر و گچ درست کرد .

و عبدالرحمن بن عوف ، خانه می بنا کرد ؛ و در طویله ۱۰۰ اسب و ۱۰۰۰
 شتر داشت ، و پس از مرگ یک چهارم دارائی او به ۸۴۰۰۰۰ رسید .

و سعد بن ابی وقاص ، عمارتی در عقیق ساخت ، و زید بن ثابت در هنگام
 مرگ باندازه ای طلا و تفره داشت که با تبر میشکستند ، غیر از اموال و مزارع
 و باغات که ۱۰۰۰۰۰۰ قیمت داشت .

و علی بن منبه وفات کرد ، و ۵۰۰۰۰۰۰ دینار نقد داشت ؛ علاوه دیون
 و مطالباتی که از مردم داشت به ۱۰۰۰۰۰۰ میرسید .

(۳۸) پس از رحلت پیغمبر اکرم، خالد با آن سوابق، بریاست لشکر، و معاویه بحکومت شام، و عمرو بن العاص بحکومت مصر، و مغیره بحکومت کوفه، و ابو هریره بحکومت بحرین؛ و یعلی بن منبه بحکومت یمن؛ منصوب شدند.

اینها در زمان عمر باین مقامات نائل گشتند، و لکن با از عمر ترسی داشتند، و چند آنکه هوس داشتند؛ با آرمان خود نرسیدند.

و بعداً در زمان عثمان، کار بالا گرفت، عبدالله بن عامر و عبدالله بن سعد بن ابی سرح و سعید بن العاص و ولید بن عقبه و بسر بن اریطه و مروان و سمره بن جندب و زیاد و نضائر اینها، بر مردم مسلط شدند، تا اینکه یزید روی کار آمد، که زیاد و ابن زیاد و عمر بن سعد و مسلم بن عقبه و امثال اینها بر جان و مال مسلمانان، تسلط پیدا کردند؛ که اعمال هر یک از اینها، صفحات تاریخ بشریت و تاریخ عالم اسلامی را، ننگین و سیاه نموده است.

(رجوع شود به: یعقوبی در شرح حال عثمان؛ و تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۱۰۴ و ابن اثیر ج ۳ ص ۳۱ و ۳۳ و ۳۹ و ۴۰ و مروج الذهب).

(۳۹) کامل ج ۳ ص ۵۷ الی ۷۰ و الامامة و السياسة ص ۲۹ و ۳۰ و تاریخ الخلفاء ص ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و یعقوبی ج ۲ ص ۱۵۰ و ۱۵۱ و مروج الذهب ج ۲ ص ۴۳۶ و ۴۳۷.

(۴۰) جمل و صفین و نروان

عائشه و طلحه و زبیر، که جزء محرکین علیه عثمان بودند، (الاخبار الطوال ص ۱۳۴ تا ۱۹۶ و یعقوبی ج ۲ ص ۱۶۹ و کامل ج ۳ ص ۸ تا ۱۳۹ و الامامة و السياسة ج ۱ ص ۱۲۴ و مروج الذهب ج ۳ ص ۳۸) همینکه دیدند علی علیه السلام روی کار آمد، و برخلاف رویه عمر امتیازات را الفاء کرد؛ و برخلاف انتظار، از پول و مقامات حکومتی محروم شدند. و از طرفی معاویه، نامه هایتام عمال عثمان و به طلحه و زبیر نوشت (جمهره

رسائل العرب ج ۱ ص ۳۳۳ تا ۳۵۲ و ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۵۸۰ تا ۵۸۳) ، و وعده داد که علی علیه السلام را بر داشته ، و آنها را خلیفه کند، لذا طلحه و زبیر، و بالنتیجه عائشه ، علم مخالفت بر افر اشتند ، و از مدینه بمکه ، و از مکه به بصره حرکت کردند. و دست آویزی ، جز خون و پیراهن عثمان پیدا نکردند .

و نقشه این بود که معاویه در شام، و طلحه و زبیر در عراق ، و علی بن منبه و امثال او در یمن ، کار را یکسره نمایند و علی علیه السلام در محاصره واقع شود. در واقع اجتهاد صحابه ! اختلاف طبقاتی و عمال ستمکار را بوجود آورد . و در نتیجه عثمان مقتول شده ، و بدست آنها یک خلیفای پیش سرکار آورده ، و صحابه و عدول و مجتهد! بودند، بهانه آمد ؛ تا جنگ صفین و عاقبت جنگ نهروان برپا کردند ، باز هم عادل و مجتهد و اهل بهشتند ! ! .

(۳۱) کشته شدن علی علیه السلام بدست خوارج، نتیجه نهروان بود که آنهم زائیده جنگ صفین بود ، پس کشته شدن علی علیه السلام نیز ؛ مولود اجتهاد صحابه است ! جریان شهادت علی علیه السلام را همه مورخین نوشته اند و احتیاج بتذکار نیست .

(۳۲) نقشه های معاویه برای بدست آوردن حکومت

کارهایی که معاویه ، در راه رسیدن بسלטنت کرده ، زیاد است ، و ما مختصراً در اینجا ؛ به برخی از آنها اشاره میکنیم :

۱- هنگامیکه عثمان در محاصره شورشیان واقع شد ؛ نامه ای بمعاویه نوشت ، و استمداد نمود ، معاویه نیز - ۱۲ هزار لشکر مجیز ، تهیه و بسوی مدینه بسیج کرد . و دستور داد که لشکر ، در حدود شام توقف کند ، تا دستور ثانوی نرسد و دستور نرسید تا عثمان کشته شد . (النصایح الکفایه ص ۲۰ و ۲۱ و یعقوبی ج ۲ ص ۱۵۲) .

یعقوبی گوید که معاویه بعثمان گفت : لشکر آماده است ؛ من آمدم تا رأی تو را بدانم ؛ و بر گردم ، و بیاورم : عثمان گفت : نه قسم بخدا بلکه

خواستی تامن کشته شوم ؛ سپس ادعا کنی که من خونخواه عثمانم ..
 و این مطلب را عده ای بمعاویه گوشزد کرده اند :
 الف- ابوالطفیل کنانی (مروج الذهب در بیان احوال معاویه و تاریخ
 الخلفاء ص ۱۳۴) .

ب- ابن عباس در نامه می که بمعاویه نوشته است (شرح ابن ابی الحدید ج ۲
 ص ۲۸۹ و الامامة والسیاسة ص ۹۶) .

ج- محمد بن مسلمة انصاری (الامامة ج ۱ ص ۸۷) .
 د- اهل مکة و مدینه ، در جواب نامه معاویه (الامامة ص ۸۵) .
 و دیگران هم در موارد مختلف که با معاویه مواجه شده اند ، این مطلب را
 بمعاویه گفته اند .

۲- معاویه خون عثمان را دست آویز کرده ، و مردم نادان شام را ،
 بدینوسیله اغوا نمود ، که در همه تواریخ در جریان جنگ ؛ در خطبه‌ها و نامه‌ها
 و سخنان معاویه روشن است .

۳- طلحه و زبیر را برانگیخت ، و جنگ جمل را برپا نمود ، و با جنگ داخلی
 علی علیه السلام را مشغول ، و علاوه باورانش را کم کرد و کشته شدن آنها را
 نیز ضمیمه خون عثمان کرد .
 ۴- در جنگ صفین ، قرآن هارا سر نیزه هازده ، اختلاف میان لشکر
 علی علیه السلام انداخت .

۵- در قضیه حکمین ، عمرو بن العاص را اختیار نمود ؛ تا ابو موسی
 را گول زد .

۶- با دادن پولهای گزاف ، عده ای از رجال عراق را با خود موافق کرد .
 ۷- بوسیله بسر بن ارضاء ، و اشخاص دیگر بچپاولگری و قتل و غارت
 مشغول ، و از کشتن بچه‌ها نیز ؛ صرف نظر نکرد .

۸- در مصر جاسوسها و اخلا لگرها را با پول و تطمیع واداشت ، که اخلا ل
 و آشوب در مصر کرده ، بالاخره محمد بن ابن ابی بکر کشته شد .

۹- با شایع کردن اخبار دروغ ، در میان لشکر ، و کشور عراق مردم را

متزلزل ساخت .

۱۰- جاسوسان سری را واداشت که علی علیه السلام، قیس بن سعد را که مرد کاردانی بود، از حکومت مصر عزل نماید . چنانکه ابن حجر در اسبابه می نویسد، تا بدینوسیله بتواند در مصر رخنه کند .

۱۱- بازهر مالك اشتر را کشت، که در واقع امور کشوری و لشگری علی علیه السلام را فلج نمود .

۱۲- بوسیله جاسوسان سری، (اشعث بن قیس) بکشتن علی علیه السلام دست یافت، اگرچه در ظاهر خوارج او را کشتند، ولیکن حقیقتاً اشعث محرک اساسی بود؛ لذا ابن ملجم در حین ورود بکوفه بمنزل اشعث وارد شد، (یعقوبی ج ۲ ص ۱۸۸) .

۱۳- بادادن مصر به عمرو بن العاص او را با خود موافق کرد.

۱۴- در میان اصحاب امام حسن علیه السلام، بوسیله پول و تضمین اخلال کرد؛ حتی عده‌ئی از رجال عراق حاضر شدند، که امام حسن علیه السلام را گرفته بمعایه تسلیم کنند .

اینها مختصری از بولتیک های معاویه بود، که بدینوسیله بکرسی «خلافت» نشست و خلافت اسلامی را، به «سلطنت موروثی»؛ بسبب سلطنت های پادشاهان ایران و روم، که اسلام با آن مبارزه کرده بود، تبدیل نمود . و در این میان چه خونهای ناحق که ریخته نشده و چه حقهای بیچارگان که از بین نرفت !!!!!

(۴۴) حرق قوص بن زهیر (ذوالثدیة) از رؤساء، و فرماندهان سواران خوارج (الاخبار الطوال ص ۱۹۴) و از ناظرین آنها (الامامة ج ۱ ص ۱۱۸) و روشن کنندگان آتش جنگ نهروان است (کامل ج ۳ ص ۱۳۹ و یعقوبی ج ۲ ص ۱۶۹ و مروج الذهب ج ۳ ص ۳۷) .

عمرو بن العاص از جمله محرکین علیه عثمان بود (کامل ج ۳ ص ۶۳ و یعقوبی ج ۲ ص ۱۵۱) و جنگ مصر و کشتن محمد بن ابی بکر بدست او انجام و جنگ صفین باتدبیر او آغاز و بانظریه وی پایان یافته

است .

سمره بن جندب صحابی، گاهی از طرف معاویه، حاکم، و گاهی در جای زیاد، معاون بود، زمانیکه در بصره معاون زیاد بود، تا زیاد بر گردد، ۸۰۰ نفر را کشت .

از انس بن سیرین پرسیدند که، آیا سمره کسی را کشت؟ در پاسخ چنین گفت: آیا مقتولین سمره بشماره میآید؟ (النصائح الکافیة ص ۵۳).

بسر بن ارطاة با پنج هزار نفر از جانب معاویه، مأمور شد که چپاولگری نماید، مدینه و مکه و یمن را غارت کرد و کشتار عجیبی نمود، حتی از کشتن اطفال نیز صرف نظر ننمود (کامل ج ۳ ص ۱۵۳ و یعقوبی ج ۲ ص ۱۷۳ و النصائح الکافیة ص ۵۴ و مروج الذهب ج ۳ ص ۶۶) و بعداً که از طرف معاویه حکومت بصره را داشت، از کشتن و اذیت کردن شیعه ها خودداری نمود، تا اینکه بشکایت پیش معاویه رفتند (العقد الفرید ج ۱ ص ۱۱۹ و ۱۲۰ و نور الابصار شبلخی ص ۱۰۹ و مطالب السؤل ص ۳۳ و فصول المهمه ص ۱۲۹ و کشف الغمة ص ۵۰) **مروان بن حکم**، در جنگ جمل و صفین شرکت کرد و طلحه را هم کشت... (۳۴) معاویه بفکر افتاد، که از مردم برای یزید بیعت بگیرد، لذا مقدماتش را فراهم، و مواعش را رفع نمود، مثلاً امام حسن علیه السلام را مسموم نمود و بولها و مقامها داد (کامل ج ۳ ص ۱۹۸ - ۲۰۱ و الامامة ج ص ۱۳۷ - ۱۵۸ و یعقوبی ج ۲ ص ۳ - ۲۰۳ و ۱۹۶ و تاریخ الخلفاء ص ۱۳۷ و مروج الذهب ج ۳ ص ۷۰). و بهر نحو و دسیسه می بود، نظریه خود را عملی نمود، و بعد از یزید مروان بن الحکم و آل مروان، روی کار آمدند، و فجاجی را مرتکب شدند، که همه مورخین ضبط نموده اند.

(۳۵) زیاد، ابن زیاد، حجاج

عمال بنی امیه، مانند مغیره، و زیاد و ابن زیاد و حجاج بن یوسف ثقفی، کارهایی کردند که در دنیا کم نظیر است .
زیاد، اولین کسیست؛ که شمشیر را برهنه کرد و بتهمت و سوء ظن

مؤاخذنه کرد ، (کامل ج ۳ ص ۱۷۹ و ۱۸۳- ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۶۶- ۷۶ یعقوبی ج ۲ ص ۲۰۹ و در کشتار زیاد روی نمود، حتی اینکه در بصره در یک شب ۷۰۰ نفر را کشت (ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۷۶) .

زیاد، در جور و آدم کشی ، بقدری جری بود، که وقتی که اهل حجاز شنیدند معویه حکومت حجاز را هم باو داده است، جمع شدند و نفرین نمودند، و زیاد مرد و بریاست حجاز موفق نشد (کامل ج ۳ ص ۱۹۵ و یعقوبی ج ۲ ص ۲۰۴) .

ابن زیاد در سنه ۵۴ از طرف معاویه ، بحکومت خراسان بعداً در سال ۵۵ بحکومت بصره ، منصوب ، و در زمان یزید، بحکومت بصره و کوفه نائل و جنایتهای او روشن است .

ابن ابی الحدید در ج ۳ ص ۱۵ گوید : معاویه ، زیاد را حاکم بصره و کوفه نمود ، زیاد شیعه ها را می شناخت ، آنها را از زیر هر سنگی پیدا میکرد و میکشت و دستها و پاهاى آنها را قطع میکرد .

حجاج بن یوسف ، در سنه ۷۵ از طرف عبدالملک پسر مروان ، حکومت عراق را نائل شد ، و در اول خطبه ئی که در منبر خواند، گفت:

می بینم ، سرها ئی را که هنگام چیدنش رسیده است ! من خونها را میان عمامه ها، و در گلوها مشاهده میکنم ، که میریزد . من شما را با شمشیر می زنم ، بنحوی که زنها را بیوه و بچه ها را یتیم کند: (کامل ج ۳ ص ۱۴۵) .

حجاج از طرف عبدالملک بچنگ ابن زبیر رفته ؛ و خانه که در راه چنق سنگباران و خراب کرد، و ابن عمر را مسموم نمود، و بمدینه رفت ؛ و بصحابه و قعی نگذاشت ، گردن جابر و انس و سهیل بن سعد را که صحابی بودند ، مهر کرد (تاریخ الخلفاء ص ۱۴۲ و ۱۴۳ و کامل ج ۳ ص ۱۲۹) .

از صحابه و بزرگان تا بعین بقدری کشت ، که بشماره نمی آید (تاریخ الخلفاء ص ۱۴۷) .

مسعودی در التنبیه و الاشراف ص ۲۷۴ گوید : عده مقتولین حجاج در غیر حال جنگ ۱۲۰۰۰۰ نفر بودند ، حجاج مرد و در زندان وی ۵۰۰۰۰ نفر مرد و ۳۰۰۰۰ نفر زن بودند ، زندان او از سرما و گرمی مریض میگردد ، و زندان نیان

را آب مخلوط بخوا کستر میدادند، (مسعودی در مروج الذهب ج ۳ ص ۱۳۱ تا ۱۵۰ مفضل احوال حجاج را بیان کرده است .

(۴۶) معاویه در سنه ۴۱ با امام حسن علیه السلام صلح کرد و تمام سلطنت بنی امیه ۹۰ سال یا ۹۱ سال و کمی طول کشید (مروج الذهب ج ۳ ص ۱۹۸ و التنبیه و الاشراف ص ۲۸۴ و درین مدت ، خود خلفاء و عمالشان ، و دنبال آنها مسلمانها طوری شدند که از اسلام، جز نامی باقی نبود. مسعودی در مروج الذهب ، و یعقوبی ج ۳ و ۴ و ابن اثیر در کامل ، جریان حال و زندگی آنها را نوشته اند ؛ چه شراب خواربها و آدم کشیها و هزاران فجایع دیگر که نکردند ؟ .

(۴۷) بنی عباس کار را از ایران ، بادست ابی مسلم آغاز ، و آخر الامر بنی امیه را با کشتن مروان حمار ، منقرض کردند، و خود بقیع مقام سلطنت رسیدند . و چون علمها و لباسهای لشکرای مسلم سیاه بود، لذا آنها را مسوده گفتند ، و ابوالعباس سفاح اولین خلیفه عباسی در سال ۱۳۲ سلطنت رسید .

(۴۸) بنی عباس دست کمی از بنی امیه ، نداشتند ، چه از جهت عیاشی . و بی بندوباری ، و چه از لحاظ آدم کشی و جنایت ، همه تواریخ بالتخصوص مروج الذهب و کامل و طبری و یعقوبی ؛ حالشان را متعرض ، و جنایاتشان را ضبط کرده اند ، و تاریخ الخلفاء و امثال آن نیز، قسمتی از حال آنها را در بر دارد ، در زمان آنها داستان حسین فنیخ و محمد دیباج ، و بادست آنها شهادت ائمه شیعه ، یکی پس از دیگری ، واقع شده است .

(۴۹) چه حوادثی را میتوان بحساب اسلام آورد ؟

حوادث و قضایای رامیشود ، پای اسلام حساب کرد . که از قوانین قرآن مجید و سنت پیغمبر اکرم ، سرچشمه گرفته باشد، و اما کارهایی که اساساً مربوط باحکام و قوانین اسلامی نیست ؛ بلکه از هوا و هوس عده ای ناشی شده است، ربطی با اسلام و احکام او ندارد .

اسلام علناً از ظلم و تعدی و آدم کشی و مال مردم خوردن نهی کرده است. کی میتوان ، خونریزیهای معاویه و زیاد و حجاج و سائرین را ؛ پای اسلام

بحساب آورد؟! .

هیچ مسلمانی بلکه هیچ عاقلی ، نباید آراء و عقاید اشخاص را ، که از هوا و شهوت رانی ناشی شده است ، بحساب اسلام بیاورد ، و شیعه اختصاصی که دارد ، اینست که اجتهاد را در برابر احکام قرآنی ؛ باطل و بی ارزش میدانند ، لذا بهیچوجه این عملیات را مربوط باسلام نمیدانند . همانطوریکه پیغمبر اکرم از کردار خالد ، در قضیه بنی جذیمه تبری نمود ، و او را مجتهد ندانست ، و ثوابی برای او قائل نشد .

(۴۰) گوشه‌ای از فجائع اکثریت

اکثریت نسبت بفاطمه زهرا بآن نحو رفتار کرده و علی علیه السلام را در محراب عبادت ، بادست خوارج ، و حسن علیه السلام را با زهر ، و حسین علیه السلام و رجال بنی هاشم ، و مسلم بن عقیل و حسین فخر رابا عده‌ای از آل علی و محمد دیباج را بایست نفر از اعیان بنی هاشم ، و زید بن علی و یحیی بن زید و هزاران امثال آنها و محمد بن علی و جعفر بن محمد علیهم السلام را مقتول کردند .

مروج الذهب ، و کامل و یعقوبی و فصول المهمه ابن صباغ مالکی ، و مطالب السؤل ؛ و نورالابصار شبلیخی ، در هر ورقی ، یکی از جنایات اکثریت را ضبط نموده اند .

قضیه کر بلا را که فجعیم ترین داستان نیست که اکثریت در تاریخ بشریت بوجود آورده است ، همه مورخین نوشته اند ، و سبط ابن الجوزی در تذکره ، و ابن صباغ و شبلیخی ، و دیگران مفصلاً ضبط نموده اند ، داستان کر بلا که اسیر شدن دختران پیغمبر و کشته شدن اطفال شیر خواره و هزاران مصائب دیگر را دربر دارد ، لکنه عجیبی بدامن اکثریت زده است .

(۴۱) سب و لعن اهل بیت

از زمان معاویه تا زمان عمر بن عبدالعزیز در بالای منابر ، علی علیه السلام را لعن میکردند .

ابن ابی الحدید در ج ۳ ص ۲۵۴ از ابی جعفر اسکافی نقل کرده است

که بنی امیه در مدت سلطنت کوشش میکردند که علی علیه السلام و اولاد او را از یادها بپزند ، و فضائل آنها را بپوشانند ، و مردم را بفرحش و ناسزا و جسارت نسبت بآنها وادارند ، شمشیرها از خون آل علی چکه میکرد ، یا کشته شده ، و یا اسیر و آواره از وطن ؛ و فراری و پنهان و ذلیل و ترسان بودند ، هیچ عالمی حق نداشت که از علی و آل علی حرفی بزند .

مغیره از طرف معاویه حاکم کوفه شد ، خطیب هامعین کرد ، که علی را لعن کنند . . (ابن ابی الحدید تا آخر ص ۲۵۵ ج ۳ درین باره سخن گفته است و النصائح الکافیة از صحیح مسلم و ترمذی و نسائی و عقد الفرید و دیگران ، درین موضوع سخنانی نقل کرده اند)

و در تاریخ الخلفاء ص ۱۲۰ نقل است که علی علیه السلام بحجر بن عدی این قضیه را خبر میداد ، و میفرمود : تو را بلعن من وادار خوا هند کرد . . بقوی ج ۲ ص ۲۱۰ گوید : هفتاد نفر را پیش زیاد آوردند که میگفتند اینها شیعیان علی علیه السلام هستند تا آنها را بکشند ، و یا علی علیه السلام را لعن کنند .

و در مروج الذهب ج ۳ ص ۶۱ قضیه معاویه را باسعد نقل کرده است . جاحظ گوید که جمعی از بنی امیه بمعاویه گفتند : تو بآزوی خود رسیدی ، اگر از لعن علی صرف نظر میکردی ، بهتر بود ، گفت : نه قسم بخدا ! کودکان باید بالعن او بزرگ شوند ، و بزرگها پیر گردند ، و کسی درباره علی فضیلتی نقل نکند (النصایح الکافیة ص ۷۸ - مطالعه این کتاب درین موضوع کافی است ، بنا بیع المودة ص ۲۲۸ و ۲۲۹)

شیعه گفتن در مورد کسی ، بدتر بود از اینکه بگویند ، یهودی و نصرانی و زندیق است ، هر کس متهم بحب علی میشد خانه اش را خراب ، و مالش را مصادره کرده و خودش را میکشتمند .

صفحات تاریخ از خون رجال شیعه رنگین است : حجر بن عدی و عمرو بن الحمق و سعید بن جبیر و قنبر غلام علی و هزاران نفر امثال اینها ، بالخصوص اولاد علی علیه السلام از شهیدان این راهند ، آنهاست که مختصر

اطلاعی از تاریخ دارند، این مطلب را میداند و بالخصوص به (النصائح الکافیة از ص ۸۲ تا ۷۱ و ۸۹ و ۹۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۱۴ - ۱۷ و مروج الذهب ج ۳ ص ۶۹ و کامل ج ۳ ص ۱۸۷ - ۱۹۴) مراجعه شود .

(۴۲) شیعه را مهدور الدم دانستند !!

هر کس یکی از اصول دین - توحید ، نبوت ، معاد - را منکر و یا یکی از ضروریات دین مقدس اسلام را ، انکار نماید ، خونش حلال است . مثلاً اگر مسلمانی نماز یا روزه یا زکوة را منکر شود ، کشتن او جائز است . و لکن ولایت (یعنی خلافت امیر المؤمنین علی علیه السلام یا ابوبکر و عمرو عثمان) اینطور نیست ، که منکرش مهدور الدم باشد ، و لکن اکثریت از اول خون شیعه را حلال دانستند .

در زمان ابوبکر شور کردند ، بالاخره بقتل علی علیه السلام رأی دادند ؛ و خالد بن ولید را مأمور کشتن کردند ، و لکن موفق نشدند . (ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۲۸۴ از ابی حنیفه نقل کرده است) .

و اینمطلب استبعاد ندارد ، زیرا روز اول ، عمر بعلی گفت : اگر بیعت نکنی ، گردنت را میزنیم (الامامة ج ۱ ص ۱۳ و ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۸ و ۹ و الغدير ج ۷ ص ۷۸) و ابوبکر دستور داد که شیعه ها اگر نیابند بیعت نکنند ؛ با آنها بجنگید (الغدير ج ۷ ص ۷۷) .

در زمان عثمان ، عمار را آتقدر زدند ، که غش کرد ، و ابو ذر را تبعید بشام و ربنده نمودند ، و اشتر و صعصعة را بشام و یمن تبعید کردند ، و بعداً در زمان معاویه ، و خلفاء بنی امیه و بنی عباس کار بالا گرفت معاویه ، حجر بن عدی و عمرو بن الحمق را کشت ؛ و دستور داد که هر که شیعه علی هست ؛ اگر لحن علی نکند ، باید کشته شود (به النصائح الکافیة و مدارک قبلی مراجعه شود) .

اینها عمل اکثریت بود ؛ و فتاوی هم دنبال این عمل آمد .

ابن عبد ربّه گوید : رافضی ، یهود این امت است ، از اسلام بدشان میآید ، همانطوریکه یهودیها از نصرائیت بدشان میآید ، دوست داشتن رافضی ها ؛

دوست داشتن یهودیهاست (العقد الفرید ج ۱ ص ۳۵۰ و ۳۵۳ ط ۲ مصر) .
 و شهرستانی گوید : رافضی مسلمان نیست (الغدیر ج ۳) .
 « مستشرق میگوید : « فارسیها ، در حقیقت شیعه هستند ، نه مسلمان ! »
 (دین الاسلام والعلم . سخنرانی از نست رنان در دانشگاه سوربون . تعریب
 مهندس علی یوسف . ط مصر ص ۶) صرف نظر از این فتاوی ؛ چیزهایی
 به شیعه و تشیع نسبت دادند که روح تشیع از آنها بیزار است ، و در توضیحات
 اولیه این کتاب (توضیح شماره ۳ تا ۷) بمد ارك این تهمتها اشاره شده است .
 (۴۴) احمد امین در فجر الاسلام گوید که : در عصر بنی امیه از زنادقه ،
 کم اسم برده شده است و عبدالصمد بن عبدالاعلی ؛ استاد ولید بن یزید و ولید
 بن یزید متهم بزندقه بودند ، و لکن در عصر بنی عباس زیاد شدند ، سپس
 ابن ابی العوجاء و حماد عجرد و یحیی بن زید و مطیع بن ایاس را ذکر کرده است .
 (پرتو اسلام ترجمه فجر الاسلام ج ۲ ص ۱۸۸ و ۱۹۰) .
 و ابن راوندی متوفی سال ۲۴۵ را از آن عده شمرده اند (تکمله فهرست
 ابن ندیم ص ۴ - ۵ ووفیات الاعیان) .

و ابن کلاب از حشویه می گفت : کلام خدا ، عین خدا است .
 چرا دور برویم ، سخنان خود معاویه ، که در کتاب «النصائح الکافیه»
 نقل شده است ، درین باب قابل توجه است .

(۴۴) تقیه

لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین ؛ ومن
 یفعل ذلک فلیس من الله فی شیء ؛ الا ان تتقوا منهم تقاة ، و یحذرکم
 الله نفسه ، و الی الله المصیر (سوره آل عمران : ۲۷) .

ترجمه : مؤمنین کفار را بجای مؤمنین ؛ ولی خود قرار ندهند و هر کسی
 که اینکار را بکند ؛ ربطی با خدا ندارد ، مگر اینکه از کفار تقیه بکنید ، و خدا
 شمارا از خودش میترساند (در مخالفت او امرش) و باز گشت بسوی خداست .
 من کفر بالله من بعد ایمانه ؛ الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان ...

ترجمه: کسیکه پس از ایمان بخدا کافر شود (مورد خشم خداست) مگر کسیکه (باظهار کفر) اکراه شود، درحالیکه دلش با ایمان، اطمینان دارد. تقیه، بهترین وسیله‌ئی بود، که امام‌های شیعه، خون آنها را بدین وسیله، حفظ کردند، تقیه از زمان امام حسن علیه السلام آغاز، و در خلافت بنی امیه و بنی العباس، شیعه را از کشته شدن بی‌ثمر، نجات داد. گاهی خود امامها نیز، در فتوی دادن، همین جهت را ملاحظه میکردند.

در کتب شیعه روایات مربوط به تقیه زیاد است و علماء آنها رساله‌های مستقل و مستدلی در این خصوص، تألیف کرده‌اند.

(۴۵) قیامهای تبلیغاتی شیعه

شیعه‌ها در طول قرنهای متمادی، از پانته نشستند؛ بلکه در هر مورد مناسب، با در نظر گرفتن شرایط عصر خود سخنرانی و تبلیغات و کوشش میکردند.

سخنرانان افراد اولیه را، در روز سقیفه، در توضیحات سابق، بطور اختصار درج نمودیم، و اکنون اجمالاً بسیر تاریخی شیعه، می‌پردازیم که فعالیت و سبک کار و روش تبلیغ آنها روشن شود.

در روز سقیفه؛ شماره افراد شیعه، بسیار اندک بود، بلکه ارکان آنها از چهار نفر تجاوز نمیکرد، ولیکن بعقل مختلف ذیل تا آخر خلافت عثمان توانستند برای خود در اجتماع، جای باز کرده، و عده نسبتاً زیادی با خود هم- عقیده کنند:

الف - سخنرانهای روز سقیفه؛ بالخصوص احتجاجات علی علیه السلام در نظر افراد صالح، که تحت تأثیر اکثریت واقع شده بودند بی تأثیر نبود، بلکه سخنرانهای دختر پیغمبر در مسجد، و در بستر مرگ، و شبانه دفن شدن او، بحسب وصیتی که کرده بود و رفتن او، شبها با علی علیه السلام و حسن و حسین در خانه‌های مردم، تأثیر عمیقی در مسلمانان داشت.

ب- پس از بیعت ابی بکر میان انصار و قریش، شکاف بزرگی ایجاد شد

شعراء و خطباء هر دو طائفه، بهمدیگر حمله ور شدند، شعرها سرودند، و سخنرانها کردند، درین گیرودار که انصار تلاش مذبو حانه میکردند. خالد بن سعید که یکی از افراد برجسته شیعه بود، ازین رسید، و از انصار طرفداری کرد؛ و سخت بقریش حمله کرد. اشعاری سرود و سخنرانی نمود. فضل بن عباس بدستور علی علیه السلام، اشعاری سروده؛ و انصار را تعریف کرد، و خود علی علیه السلام بمسجد آمد، و بنفع انصار سخنرانی فرمود. (ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۶ تا ۲۰)

شیعه این اقدام را، بدو نظر میکرد، یکی خدمات انصار را با اسلام و مسلمانها ملاحظه میکرد، دویم، وصیت پیغمبر اکرم را در خصوص انصار عملی میکرد (صحیح مسلم ج ۱ ص ۶۰) (کنز العمال ج ۱ ص ۱۹۰). بهر حال، انصار فهمیدند، که خلافت ابو بکر بر ضررشان است، و عاقبت شو می در بردارد.

اینجا شیعه ها کمی دست و پا باز کردند، یعنی عده ای از بزرگان انصار بشیعه پیوستند، مانند ابو ایوب انصاری و سهیل بن حنیف و عثمان بن حنیف. ج- عده چیزی که مردان حقیقت دوست را بخود جلب میکرد، علم و کمالات امیر المؤمنین علی (ع) بود، زیرا، در عصر ابو بکر و عمر و عثمان یک سلسله مسائل: اجتماعی و سیاسی و نظامی و مسائل علمی (که یهود و نصاری از خلفاء می پرسیدند) و مسائل قضائی و... پیش آمد میکرد و خلفاء ناگزیر، بدرخانه علی رفته، و بانبروی فکری و علمی او حل مشکل را میکردند؛ (الغدیر ج ۶ و ۷ و ۸)

عمر در موارد مختلف گفته است: اگر علی نبود هلاک میشدم. خدا مرا بمشکلی مبتلا نکند که علی آنجا نباشد، و این نکات مردم را آگاه ساخته و بآنها فهمانید، که علی مرکز تمام خیرات؛ و مرجع صلاحیتدار برای حل همه مشکلات است.

۵- ابو بکر، نامه ای بیمن نوشت، و مسلمانها را بجهاد دعوت کرد، دسته دسته مردم آمدند؛ و قهرآ دوستان علی علیه السلام؛ نیروی جدیدی را

بدست آوردند، زیرا مردم همدان که در زمان پیغمبر اکرم بادست علی علیه السلام مسلمان شده بودند، همگی هواخواه او بودند، و تا آخر هم باستقامت و وفاداری عجیبی حوادث را استقبال نمودند. (نهايت الادب تألیف قلقشندی ص ۳۹۷) و همچنین از غیر همدان عده‌ئی باین عقیده بودند و اقلدی در فتوح الشام ج ۱ ص ۴۹ گوید:

اشتر بازن و بچه خود، بمنزل علی علیه السلام وارد شد، زیرا که میان او و علی علیه السلام دوستی پراز صفا و اخلاص بود.

ه - در روز بیعت عثمان؛ شیعه‌ها بسیار کوشش کردند، که علی علیه السلام را روی کار بیاورند؛ ممکن نشد، و لکن رفتار عمال عثمان، و ناراضیتهای عمومی، افکار را بسوی علی علیه السلام جلب و جذب میکرد، زیرا مردمان فهمیده، در طول این مدت، بکمالات و فضائل امیرالمؤمنین پی برده بودند، و جزا و کسی را لایق و سزاوار برای مصدر کار شدن نمیشناختند. و علاج دردهای اجتماعی را از او میخواستند و سخنرانها و گفتارهای عده‌ئی در روز بیعت امیرالمؤمنین، شاهد گفتار ما است. (بعقوبی ج ۲ ص ۱۵۵)

در خلافت عثمان «ابوذر غفاری» صحابی زاهد و معروف، با آن وضع فجیع بشام تبعید شد، و دوباره بمدینه برگردانده و بسوی «ربذة» تبعیدش کردند، و «صعصعة» و «اشتر» بشام و یمن تبعید شدند، و «عمار» در اثر شکنجه‌های عثمان غش کرد، و از هر طرف سروصدای بلند شد ...

بالاخره شیعه‌ها نتوانستند، علی علیه السلام را روی کار بیاورند؛ و در آنجا هر یک از رجال شیعه سخنرانی کرده است، مثلا اشتر اشاره بعلی علیه السلام کرد و گفت:

مردم! این وصی اوصیاء، و وارث علم انبیاء است، که امتحان بزرگی داده و رنج زیادی دیده است، مردی هست که قرآن مجید، با ایمان او گواهی میدهد، و پیغمبر او را مؤدّه بهشت برین داده است، کسیست که همه فضیلت‌ها در او کامل، و در سابقه اسلام و علم و فضل او هیچکس شک ندارد.

و صعصعة گفت: یا امیر المؤمنین! خلافت را زینت دادی و او تو را

زینت نداد. و. و. و.

ولکن طولی نکشید که پس از جنگهای خانمان سوز «جیل» و «صفین» و «نهروان» و بالاخره با کشته شدن علی علیه السلام دولت و حکومت شیعه سقوط کرد، و با نتیجه شیعه از صحنه اجتماع و سیاست دور شده، و حقوق حقه آنها ضایع شد...

وقتی که امام حسن علیه السلام کشته شد، و شیعه‌های کوفه، نامه بامام حسین علیه السلام نوشتند، و دعوت بقیام کردند، حضرت جواب داد که تمام‌وايه زنده است، ساکت بنشینید (الاخبار الطوال ص ۲۰۴) ایندو ره برای شیعه خیلی سخت بود...

معاویه از دیارفت، اهل کوفه بامام حسین علیه السلام دو باره نامه نوشته و دعوت نمودند؛ آنحضرت اجابت کرد و ماجرای کربلا پیش آمد، و لکن این قیام که در سال ۵۶۱ هـ. ق. واقع شد، در نتیجه بی وفائی و همکاری نکردن مردم، بصورت ظاهر شکست خورد، ولی در واقع اساس تشیع انقلابی را محکم تر و قوی تر ساخت و اگر شهادت حسین (ع) با آن وضع عجیب نبود، شریعت اسلامی، يك شریعت اموی! و ملت اسلام يك ملت یزیدی! میشد.

(الایات والبینات ص ۲۵ تألیف آیه الله کاشف الغطاء) دنباله این جریان، شیعه‌ها در سال ۶۵ قیام کردند و جز سرکوبی و شکست نتیجه ای نگرفتند، و پس از این قضا باید ستورائمه علیهم السلام، شیعه‌ها بحسب ظاهر، بجز اشتغال علمی و فرا گرفتن معارف و احکام دینی و تبلیغ، کار دیگری نکردند. عده ای از بنی هاشم در زمان بنی امیه و بنی عباس قیام کردند و شکست خوردند، مانند زید بن علی در سال ۱۲۲ (التنبیه والاشراف ص ۲۷۹ و یعقوبی ج ۳ ص ۶۵ و مروج الذهب) در زمان خلافت «هشام بن عبدالملک».

و «یحیی بن زید» در دوره سلطنت «ولید بن یزید» در حدود سال ۱۲۵. و «محمد بن عبدالله حسنی» و برادرش «ابراهیم» در زمان «منصور» سال ۱۴۵ (التنبیه والاشراف ص ۲۹۵).

و دولت فاطمیین از سال ۲۹۶ تا ۲۹۷ روی کار آمد تا حدود سال

۵۵۵ یا ۵۶۷ در مصر بود (بتاریخ عرب و اسلام تألیف امیر علی ص ۴۸۷ تا آخر کتاب و کامل ج ۸ ص ۸ مراجعه شود .

و دولت آل بویه از سال ۳۲۲ آغاز شد (کامل ج ۸ ص ۸۳) .
در خلال این احوال امام پنجم و ششم در ایام ضعف بنی امیه و بنی العباس که باهمد یگرمی جنگیدند فرصت را غنیمت شمرد ، نهضت علمی عجیبی که از اطراف مملکت دانشجویان اسلامی بخود جلب نمود ، و درین مکتب شاگردها بحسب استعداد خود ، به فنون اختصاصی در کلام و فقه و ادبیات و قرائت و شیمی و نظائر اینها (ابن خلکان دروفیات الاعیان رساله های شیمی جابر بن حیان را تألیف امام صادق علیه السلام میداند) پرداختند .

و در اندک مدتی ، علماء شیعه ، مملکت اسلامی را پر کردند . و همگی از کوشش فرو گذاری نکردند ، وعده ای از رجال کشوری و لشکری را ، با خود هم عقیده کردند ؛ مانند «علی بن یقظین» و «صاحب» و «ابن العلقمی» تا اینکه بدینوسیله توانستند محیطهای کوچکی را بدست آورند .

و علمای شیعه ؛ با چنین رجالی کاملاً مربوط بودند ، حتی اینکه صدوق عیون را برای «صاحب» نوشته است ، تا بالاخره سلاطین صفویه روی کار آمدند و توانستند ، ایران را کشور شیعه کنند (رجوع شود به تاریخ ایران تألیف سرپرسی انگلیسی و تاریخ عالم آرا و ناسخ التواریخ و ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۱۶ و النصائح الکافیة ص ۱۶۱ و الامامة ج ۱ ص ۱۳۶ و الارشاد للمفید .

از بحثهای فشرده سابق میتوان نتیجه گرفت که شیعه ها از هر فرصتی برای برانداختن حکومتهای جور و ظلم و دولتهای غاصب و نالایق استفاده کرده و مبارزه همه جانبه ای خود ، با وسائل گوناگونی ادامه دادند .

تاریخ بما نشان میدهد که شیعه يك فرقه انقلابی طرفدار حق بوده و در تمام انقلابات ضد ظلم و ستم ، ضد رژیم های شاهنشاهی اموی و عباسی ، برچمدار و پیشقدم انقلاب بوده است .

تاریخ حیات خود ائمه علمیه السلام و اصحاب نزدیک آنها ، که همیشه تحت نظر ، زندانی ؛ و در تبعید ، از طرف حکومتهای غاصب وقت بوده و سر انجام

هم همه آنها بدستور خلفاء و سلاطین ظالم باصطلاح اسلامی، کشته شده‌اند، شاهد صدقی بر ادعای ما است که شیعه و رهبران شیعه، همیشه در راه حق جهاد و مبارزه کرده، بمناسبت زمان و مکان با تا کتیک‌های خاصی، مبارزه ادامه داده‌اند. و موضوع «تقیه» هم از عالیترین و عمیقانه‌ترین روشها، برای جلوگیری از خونریزیهای بیجا بوده، و شیعه با مراعات مسئله تقیه و در ضمن اشتغالات علمی، دست از مبارزه خود برای طرفداری از حقوق اذ دست رفته اهل بیت برنداشت.

(۴۶) دودمان بنی امیه

در شماره‌های پیش‌گوشه هائی از اعمال شوم بنی امیه بیان شد، در اینجا بدنیست از موضوع مربوط بشماره ۴۶ (صلح امام حسین (ع) با معاویه) قدمی فراتر گذارده و تاریخچه مختصری از دودمان بنی امیه و اعمال آنها بیان کنیم، تا روشن شود، که صفحات تنگین تاریخ بنی امیه هیچگونه ربطی بحقیقت اسلام ندارد و روح اسلام از اعمال اینان بیزار است.

توارث پاک و ناپاک در خانواده بنی هاشم و بنی امیه

تاریخ بخوبی بمانشان میدهد که «هاشم» مردی بزرگوار، جلیل‌القدر و پاک بود، و ریاست و سیادت عرب را بعهده داشت، ولی «عبد شمس» درست، در نقطه مقابل او قرار داشت، و دارای هیچیک از فضایل اخلاقی و انسانی نبود، و روی همین اصل همیشه با «هاشم» مبارزه میکرد...
«هاشم» و «عبد شمس» از دنیا رفتند، و نوبت به «عبدالمطلب» و «امیه» فرزندان هاشم و عبد شمس رسید.

«عبدالمطلب» روی اصل تواریت، صفات نیک پدری را داشته و مرد بزرگوازی بود، و در نتیجه، ریاست عرب را بدست آورد، ولی «امیه» همانند پدر خود، مردی خبیث؛ ناپاک، حسود و وحشی بود...
امیه، برای ریاست، با عبدالمطلب مبارزه میکرد، و سرانجام بدون